

بسم الله الرحمن الرحيم
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

امروز بحث جدیدی را شروع نمی‌کنم و آمدم از رفقا راجع به مطالبی که گذشته نسبت به فرق بین واجب مطلق و واجب مشروط سؤال کنم، اگر کسی شبهه‌ای، سوالی، در ذهنش دارد مطرح کند، چون بالاخره این یک مساله حیاتی است و با تغییر مبانی، خیلی از بناها تغییر پیدا می‌کند و می‌خواهم مطلب کاملاً روشن شده باشد و فرق بین واجب مشروط و واجب مطلق در کیفیت و فهم مساله و در اختلاف و میز از نقطه نظر ماهوی و حقیقت مساله، این مطلب بدست بیاید اگر ما به این مساله رسیدیم در تمام مبانی فقه، در تمام احکام فقه و در تمام روایات و اصول و اصل و اساس دیگر می‌توانیم تشخیص بین اطلاق و بین اشتراک، به همین کیفیتی که گفته شد و به همین نحو را ما بدست بیاوریم، حالا البته اگر رفقا مطلبی دارند مساله را بیان کنند.

ببینید مطلب ما به این جا رسید که از نقطه نظر امتیاز بین واجب مطلق و بین واجب مشروط. در واجب مشروط همان طوری که صحبت شد مولا، داعی انبعاث طلب را تحقق شرط می‌داند لا غیر، یعنی به وجود شرط، داعی محقق می‌شود و به انتفاء آن شرط داعی منتفی می‌شود، داعی که محقق شد، تازه حکم مترتب بر داعی می‌شود، داعی که منتفی شد، حکم منتفی خواهد بود، یعنی دیگر طلب معنا ندارد تا این که طلب متعلق به یک هیئت باشد و به عبارت دیگر ماده‌ای وجود ندارد یعنی طلب وقتی وجود نداشته باشد دیگر طبعاً ماده‌ای هم وجود نخواهد داشت.

اما در واجب مطلق مساله این طور نیست، در واجب مطلق مثالی که

دیروز خدمت رفقا زدم مساله را روشن کرد، مولا وقتی که می‌گوید اکرم زیداً بعد ساعه، دیگر ذهن و عقل و هرچه معیار و میزان برای سنجش بین موارد مختلف طلب هست نمی‌آید این را واجب مشروط بدانند چون در این جا موقت به وقت شده چون بعد ساعه هست پس بنابراین این واجب مشروط است نه، می‌گوید بعد ساعه یک ساعت دیگر این بعد از یک ساعت فرق نمی‌کند بگوید اکرم زیدا الان تفاوتی از نقطه نظر مُتَّفاهم عرفی، در تلقی طلب مولا، به نحو اطلاق یا بنحو اشتراط ندارد وقتی می‌گوید بعد ساعه یعنی از الان وجوب بر عهده تو آمد، فرض کنی الان متابعت از امام حیّ علیه السلام، شرعاً واجب است دفاع از امام حیّ واجب است، حفظ جان امام حیّ علیه السلام یکی از واجبات است، یعنی اگر جان امام علیه السلام در معرض خطر باشد بر هر شخصی واجب است، ولو این که از بین برود و شهید بشود، باید امام علیه السلام را محافظت کند حالا امام زمان علیه السلام، الان در غیبت هستند، این وجوب دفاع از نفس امام علیه السلام آیا الان نسبت به ما تعلق گرفته است یا نه؟ نه، الان به ما تعلق نگرفته چون امام علیه السلام که حضور ندارد این الان به عنوان حکم کلی است که لو فرض به عنوان یک قضیه مشروطه، اگر امام علیه السلام وجود داشته باشد وجود یعنی وجود حضوری و وجود شهودی نه وجود به عنوان اصل الوجود ولو غائباً عنّا، نه آن وجودی که داشته باشد به این نحو الان که حضرت وجود ندارد، وقتی وجود نداشت، الزامی متوجه ما نیست، حضور و غیاب حضرت هم که دست ما نیست، دست خودش است، هر وقت حضرت حاضر شد، آن موقع این حکم تکلیفی به ما تعلق می‌گیرد، یعنی بر تک تک افراد مسلمین شرعاً واجب است که امام علیه السلام را در معرکه از بلیات حفظ کنند بر هر فردی این وجوب تعلق می‌گیرد البته وجوب کفایی است، نه این که وجوب عینی است برای کسی که بخواهد در آن معرکه در آنجا حاضر بشود، این تعلق وجوب نسبت به هر

فرد، منوط به اراده خدا است در ظهور یا اراده حضرت در ظهور به هر حال دست ما نیست، علی کل حال یا اینکه فرض کنید اقامه عدل و اقامه امر به معروف و نهی از منکر در زمان حضور اقامه عدل و امر در همه ایام بر حسب مراتب خودش نه بنحو اطلاق بنحو اطلاق نیست بر حسب مراتب آن ظرف پذیرش و تلقی امر به معروف و نهی از منکر در هر زمانی واجب است چه بصورت شخصی چه بصورت کلی چه بنحو فردی و چه بنحو اجتماعی این آن مساله است خوب ولی اقامه عدل در زمان حضور، واجب این می شود واجب به امر اطلاق چرا؟ چون مربوط به زمان حضور حضرت است آن امام معصوم است این می شود وجوب اقامه بنحو اطلاق، اما خود این اقامه عدل مربوط به خود ظهور حضرت است و ما در این زمینه هیچ نقشی نمی توانیم داشته باشیم بلکه نقشی که ما می توانیم داشته باشیم، این است که منتظر باشیم خودمان را اصلاح کنیم خودمان را در جاهز برای زمان آن حضرت قرار بدهیم که خوب در این زمینه مسائل زیادی هست.

پس بنابراین در واجب مشروط این امر از نقطه نظر شرط، ممکن از بعضی نقاط دیگر واجب مطلق باشد ولی نسبت به مشروط از نقطه نظر تعلیق این طلب بر شرط، داعی منوط به تحقق شرط است، نفیاً و اثباتاً اگر آن شرط باشد داعی محقق می شود نه این که داعی از الان هست امر از الان هست ولکن ظرف واجب آن ظرف تحقق شرط است نه هیچ ارتباطی به مکلف از این نقطه نظر ندارد، به عبارت دیگر، وجود ملاک و داعی برای تحقق ماده، هیچ الزامی را از هنگام ابراز و اظهار طلب بر عهده مکلف قرار نمی دهد هیچی، فقط مکلف اطلاع پیدا می کند بر این که در عرض تحقق این شرط این امر هم متوجه او خواهد شد اما این که از الان چه باید بکند نه، بنشین سرجایت برو کیفیت را بکن، هیچ کاری نداشته باش تحقق پیدا کرد.

مثال هایی در این زمینه زده اند مثل این که وجوب صلاه آیات بالنسبه به خود خسوف و کسوف و زلزال و صواعق مخیب و مهیب و امثال ذلک، اصلاً به من ارتباط ندارد، در فلان شهر زلزله می آید یا نمی آید به من ارتباط ندارد که خسوف و کسوف هست یا نیست هیچ اصلاً در موقع خسوف شما بخوابید، شارع که نگفته در موقع خسوف حتما باید بیدار باشی نگاه کنی، نه کسی که در موقع خسوف یا کسوف بخوابد و اطلاع از این مساله نداشته باشد، شارع گفته اگر خسوف و کسوف تام بود يجب القضا اگر غیرتام بود در صورت جهل به خسوف هیچی، شما قبل از خسوف می خوابید یک قرص خواب دیازپام می خورید و قشنگ، تخت، می افتید و می خوابید، می گوید: بنده، اصلاً نمی خواهم خسوف خورشید را ببینم مگر خدا از ما طلب دارد همین چهار رکعت نمازی که می خوانیم برایش بس است دیگر برای چی بلند شویم نماز آیات بخوانیم ایراد ندارد کسی ایراد نمی گیرد اشکال ندارد ولکن یک ربع ده دقیقه قبل از زوال دیگر نمی توانی بخوابی، این جا با آنجا فرق می کند، چرا؟ چون شارع فرموده است لا یترک الصلاه بحال نماز ترک نمی شود الان که امر به اکرام زید است بعد ساعه چه فرقی می کند بین این اکرام و بین صلاه بعد ساعه، الان صلاه واجب است که ساعت هشت و نیم است، صلاه برای ظهر از الان آمده شارع می گوید صل عندالزوال می گویم سه ساعت و نیم تا زوال مانده، می گوید: مانده باشد مگر وقتی که من می گویم اکرم زیداً بعد ساعه یک ساعت نمانده چه فرقی بین این و آن است؟ صل عند الزوال، الان سه ساعت مانده مولا می گوید، اکرم زیداً عند الظهر، اکرام زید برای ظهر، آیا تعلیق بر این وقت و اشتراط اکرام بر این وقت، وجوب اکرام را از اطلاق بیرون می آورد؟ و او را واجب مشروط می کند؟ یا همین طور به اطلاق خودش است منتهی مکلف از باب واجب معلق همانطور که عرض کردم بنابر اصطلاح صاحب فصول این واجب را از حالت فعلی به

حالت تعلیقی درمی آورد، وجوب سرجایش است، واجب زمان ظهور و زمان تبرئه اش و زمان تحقق خارجیش واجب همان موقع زوال است. لذا این مساله گرچه در تقریرات و در کُتُبِ اصولیه آمدند و فرمودند که واجب بالنسبه به شرط غیرمقدور، می شود واجب مشروط، از جمله شروط یا شرایط غیرمقدور را، زوال و فجر و غروب و این ها قرار دادند مثل این که چطور زلزله غیرمقدور است برای مکلف زوال هم غیرمقدور است، مگر خورشید دست من است که حالا زودتر زوال پیدا بکند یا دیرتر، خورشید بر اساس یک مداری می گردد چه من بخوام چه نخواهم زمین در این وضعیت و تقارنی که با شمس قرار بگیرد اسمش را می گذارند زوال، در این وضع قرار بگیرد می گویند وقت عصر در این وقت قرار بگیرد می گویند مغرب، این را آمدند گفتند واجب مشروط در حالتی که این مساله او را واجب مشروط نمی کند چرا؟ چون لحاظ عرفی (دقت کنید این جایی است که شما در تقریرات به اشکال برخورد خواهید کرد نکته این جا است) لحاظ عرفی و جری طبعی قضایا و مسائل در ایجاد داعی در نفس مولا برای انبعاث طلب، نقش اساسی دارد جری عادی در قضایای روزمره آیا زوال است یا نه؟ خوب زوال است، هر روز دارید می بینید، بعد از سه ساعت دیگر زوال می شود حالا شارع بیاید بگوید، این زوال که الان در اختیار تو نیست پس بنابراین وجوب صلاه هم واجب مشروط است از الان هیچی بر تو واجب نیست به شارع می گوید خوب بر من هیچی واجب نیست خوب پس من بلند می شوم می روم دنبال کارم دیگر برای چی بایستم الان هیچ حکم تکلیفی بر من نیست.

مثل زلزله، در زلزله آیا الان حکم تکلیفی هست شارع می گوید الان شما که در قم نشستید امروز ساعت چهار بعدازظهر در قم زلزله خواهد شد و همه خانه ها بر سر اهالی خراب خواهد شد و همه مردم راحت خواهند شد بطور کلی

بروند خودشان ببینند چکار کنند راحت می‌شوند می‌گویم آقا اگر همه خونه‌ها خراب بشود خانه من نباید خراب بشود اگر هم بخواهد خراب بشود من می‌گذارم از قم می‌روم بیرون چرا؟ چون تمام اسلام به وجود من بسته است و من باید خارج بشوم تا اسلام از بین نرود!! اگر من هم بمیرم اسلام تمام شد حالا هیچ خبر دیگری نیست برای حفظ اسلام می‌گذارم از قم می‌روم بیرون و می‌روم در مشهد، شارع می‌گوید می‌توانی این کار را بکنی اشکال ندارد نگفتم به تو که حتما در موقع زلزال خودت باید باشی و سقف بیاید روی سرت، گفتم، می‌توانی بروی بیرون.

پس از الان تکلیف متوجه نیست تکلیفی که متوجه هست، تکلیف لولائیه است، تکلیف مشروط است، تکلیف تعلیقیه است، لو فرض که زلزال باشد و تو هم در قم باشی آن موقع و زنده بمانی با شرط زنده ماندن باید نماز آیات بخوانی والا می‌توانی بروی بیرون می‌توانی این شرط را از خودت منتفی کنی در واجب مشروط این شرط اگر از عهده مکلف بریاید می‌تواند از خودش منتفی کند اگر قدرت داشته باشد مثلا جلوی زلزله را بگیرد، اشکال ندارد بنا را بر فرض می‌گذاریم، شخصی قدرت دارد، رسول الله ای هست و همانطوری که شق القمر می‌کند جلوی خسوف را هم می‌تواند بگیرد خوب جلوی خسوف را بگیرد خسوف نشود تا خسوف نشود حکم صلاه آیات بر رسول الله صلی الله علیه و آله واجب نیست همین که رسول الله صلی الله علیه و آله رفع اراده کرد یک دفعه دیدی خسوف شد الان آمد تا حالا نبود ببینید خودش او می‌تواند جلوی خسوف را بگیرد ما نمی‌توانیم آنی که جلوی خسوف و کسوف را می‌گیرد، امیرالمؤمنین علیه السلام است، این چیزها به ما نیامده و نخواهد آمد، آنها فقط می‌توانند؛ حالا امیرالمؤمنین علیه السلام بلند می‌شود، عجب نماز عصر نخوانده رسول الله صلی الله علیه و آله هم سرش را گذاشته و خوابیده در قضیه رد شمس که الان در مدینه

مسجد ردّ شمس را خراب کردند و مدتی هم آشغالی بود ولی الان دیگر با خاک یکسان کردند و دیگر هیچ اثری از آثار امیرالمومنین علیه السلام نباشد بسیار خوب. اتفاقاً خیلی هم مسجد نورانی و عجیبی است، مرحوم والد رضوان الله علیه می فرمودند حتما این جا بروید و در مسجد ردّ شمس نماز بخوانید ما هر وقت مشرف می شدیم روی همان خاکها می ایستادیم و دو رکعت نماز می خواندیم حالا امیرالمؤمنین علیه السلام بلند می شود می بینید نمازش ما باشیم می گوئیم خیلی خوب و خوب صلاه اداءً دیگر از ما منتفی است، قضا بر آن مترتب می شود ولی خدا این اختیار را به امیرالمؤمنین علیه السلام داده که خورشید را نگه دارد به ما نداده به او داده، حضرت خورشید را نگه می دارد می شود چی؟ می شود واجب مطلق در اختیارش هست که این کار را انجام بدهد لذا همین مساله برای ما ممکن است واجب مشروط باشد چون ما نمی توانیم، برای امیرالمؤمنین علیه السلام واجب مطلق است، وقتی می توانی، چون وصی پیغمبر هستی چون نباید نمازت قضا بشود.

و یا چون نباید در این زمین که زمین بابل است و زمین ملعونی است، وصی یا پیغمبر نماز بخواند تو باید از این نهر عبور کنی و بیایی در این جا و خورشید را نگه دارد تا این که صلاه را اداءً بخوانی نه قضاء، ببینید دو تکلیف است آن تکلیف برای ما می شود مشروط شمس در اختیار ما نیست آن تکلیف برای البته نه بالنسبه به خصوص این موضع برای او می شود چی؟ می شود واجب مطلق، درست شد .

تلمیذ: برای حضرت واجب مشروط شد که توانستند جلوی خورشید را بگیرند.

استاد: نه، در واجب مشروط، انسان نمی تواند، من در این جا آمدم، مثال زدم، یعنی آمدم، گفتم که در واجب مشروط، اگر شخصی بتواند که جلوی وقوع

آن شرط را بگیرد یا خلاف آن شرط را بگیرد، البته آن هم بستر تکلیفش است انجام بدهد والا بنده خود ممکن است تکلیف نداشته باشم این کار را انجام بدهم اگر هم بتوانم، شاید تکلیف نداشته باشم، حضرت علاوه بر این که قدرت داشتند، تکلیف هم داشتند، که این کار را بکن، والا حضرت می توانستند بگویند: من نمی توانم و نماز را قضا می خوانم در مورد ما اگر ما با یک همچنین قضیه ای برخورد کردیم، ما که علی بن ابیطالب علیه السلام نیستیم ما که حضرت سلیمان نیستیم، ما که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستیم، اما فرض بکنید که قدرت این کار را داریم نداریم؟ احتمال دارد داشته باشیم، آن اولیائی که شیعیان خالص امیرالمومنین علیه السلام هستند آنها می توانند انجام بدهند من آنجا که گفتم، بخاطر این که اصلش و برگشتش به امیرالمؤمنین علیه السلام است والا، خوب سلمان نمی تواند جلوی خورشید را بگیرد، سلمان که هیچ، نوکر سلمان هم می توانست جلوی خورشید را بگیرد، چیزی برای اینها نیست، وقتی که آصف برخیا وزیر حضرت سلیمان که خدا این اراده را به او داده می گوید امام صادق علیه السلام چی فرمودند؟ فرمودند خدا یک آصف برخیا، که آمد تخت بالقیس را برداشت از آنجا به یک طرفه العینی آورد و شمس را برگرداند، بخاطر تعلّم یک حرف از حروف الهی بوده، که حالا هرکسی یک جور آن را معنا می کند، یک حرف از حروف الهیه و اسماء عظمی و صفات عظمی الهی خداوند به او یاد داد، توانست خورشید را نگه دارد و توانست تخت بالقیس را بیاورد، ما هفتاد و دو تایش را داریم آن وقت سلمان نمی تواند؟ سلمانی که به مقام ده درجه از ایمان رسیده نمی تواند این کار را انجام دهد؟ خورشید که سهل است، همه افلاک را می تواند به هوا ببرد، حالا نشسته قشنگ سرچایش مؤدب، دوزانو کاری نمی کند گاهی اوقات هم این ها یک چشمه های نشان می دادند، حکومتی که سلمان داشت، آدم در آن حکومت یک شبّه به خدا می رسید اگر می خواست دنبال این

ها باشد یک شبه به خدا می‌رسید.

حالا صحبت من این است که داعی برای انبعاث در نفس مولا مشروط به این است یعنی مولا توجه کنید هیچ امر زائدی چون در روزهای آینده راجع به این قضیه می‌خواهیم صحبت کنیم که گاهی اوقات مولا امرش مرکب می‌شود از شرط و امر زائد، نه فعلا در این جا هیچ امر زائدی بر خود شرط در تحقق داعی در نفس مولا دخیل نبوده، فقط خودش شرط است.

نماز آیات فقط داعی زلزال است هیچی دیگر نیست، فرض کنید، غسل یوم الجمعة، فقط یوم الجمعة است هیچ جهت دیگری ندارد، لذا اگر یوم الخميس باشد عین معاویه گفتیم نماز جمعه را احق می‌گویند چهارشنبه بخوانید فعلا سخن گفتنمان گل کرده این جور زبانه حرفها باد کرده است نمی‌توانیم تا جمعه صبر کنیم یک عده الاغ گیر آوردیم، زودتر بیائیم افاضاتمان را قبل از جمعه، برای این الاغها بیان کنیم گفت برو به علی بگو که با ملتی می‌آیم سراغت که بین شتر نر و ماده را فرق نمی‌گذارد، یعنی حساب کار خودت را بدان، آمد امیرالمؤمنین علیه السلام را نصیحت کرد گفت بابا با کی طرفی؟ با من طرفی آدمهایی که زیر امر من هستند بین شتر نر و ماده را فرق نمی‌گذارد آن وقت می‌خواهی این‌ها بیایند زیر مهمیز تو؟ این‌ها من بدردشان می‌خورم نه تو، راست می‌گفت بیچاره از این نظر حق با او بود می‌گفت آخر تو برای کی می‌خواهی امارت کنی، برای این ملت امارت کنی که بین شتر نر و ماده را فرق نمی‌گذارند، آخر تو برای خود سلمان، ابوذری، مقدادی، رشیدی، میثمی و این‌ها را پیدا کرده‌ای، برو آن‌ها رادرست کن، این‌ها را بگذار به عهده من، یعنی خیلی عجیب است واقعا امام حسن علیه السلام بدرد این مردم می‌خورد، جدأ، واقعا امام علیه السلام بدرد این مردم می‌خورد؟ جدأ اگر الان امام زمان علیه السلام بیاید ما بدردش می‌خوریم؟ می‌تواند آن چه که در دلش است به ما

بگویند؟ می‌تواند آنی را که خواسته‌اش است بواسطه ما به منصبه ظهور برساند یا نه؟ نه آقا هزار و یک ایراد به او می‌گیریم، دلش را خون می‌کنیم، پدرش را در می‌آوریم، این حرفها چیست؟

برداشتند به امام حسن علیه السلام چاقو و خنجر زدند مگر آن هم امام نبود مگر با امام زمان علیه السلام فرق داشت امام حسن علیه السلام با امام زمان علیه السلام مگر فرق دارد؟ آمدند چاقو زدند؟ ترتیب ترورش را دادند همین جناب مختار بن عبید سقفی که خوب حالا خدا خیرش بدهد و مورد دعای ائمه علیهم السلام هم قرار گیرد بواسطه آن کارش ایشان در یک شب طرح ترور امام حسن علیه السلام را ریخت، که بابا بزیند راحت کنید یا بگیریدش و دست بسته تحویل معاویه بدهیم و این غائله را ختم کنیم، همین جناب مختار، عمویش کشیده زد توی گوشش و گفت خجالت نمی‌کشی؟! پسر پیغمبر آمده در این جا و ما بگیریم تحویلش بدهیم؟

آقا مردم این هستند نگاه نکنید به مردم، ما بالاتر از مختار نیستیم، ما و امثال ما، اگر پائین تر نباشیم بالاتر نیستیم، الان مساله نیست که داریم می‌گوییم و می‌خندیم و حرکت می‌کنیم و وا اسلاما و اسلاما می‌کنیم طوری نشده والا یک مقدار قضیه بالا و پایین برود ما همان هستیم، امام علیه السلام را تسلیم معاویه می‌کنیم .

پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و بیست و سه سال برای این مردم زحمت کشید، وقتی سرش را گذاشت زمین هنوز دفنش نکرده اند، عین یابو رفتند دنبال آن گوساله، همه عین بز، ردیف، ردیف، سقیفه چه خبر است؟ دارند خلیفه تعیین می‌کند خوب احمق، دیروز پیغمبر صلی الله علیه وآله نیامد توی مسجد فضل بن عباس و علی پشتش را گرفتند همین دیروز توی مرض، پانزده ساعت نگذاشته بود از این قضیه، نیامد نگفت که انی تارک فیکم الثقلین، کجا می‌روی توی

سقیفه؟ خوب بلکه آنجا بخواهند سنگ توی سرت بزنند باید بروی؟ راه افتادند رفتند، رفتند و خلیفه هم انتخاب کردند و آمدند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم تکه تکه کردند و آتش را آوردند و آتش هم زدند و همه کارها را کردند، علمای ما هم که همه را تبرئه کردند!!! الحمدلله!!! کی عمر یک چنین کارهایی را می کند!! نگفت؟ همین آقای شیخی که این جا بود نود ساله؟ نگفت؟ حدیث قلم و قرطاس را انکار نکرد؟ کتابش را که همه دارند، بعد هم ایشان آن چیزی که نوشت (و یک کاغذ هم برای من فرستادند) گفته بود ما دیدیم این مطلب دشمن شاد می کند!! اِ اِ اِ!! آن موقع هم تازه اعتراف نکرد، دشمن شاد می کند!! عجب، پس حَرَفَتِ درست است، ولی نباید بگوییم، حالا برو آنجا حساب و کتاب پس بده حاج آقا، برو، روایات امام صادق علیه السلام را خواندی سهم امام زمان علیه السلام را خوردی و توی شکمت کردی، حالا برو آنجا حساب پس بده، عُمر را می آیی تقدیس و تنزیه می کنی؟ حضرت عمر را؟ حدیث قلم و قرطاس را انکار می کنی؟ که سنی ها بگویند بعد از هزار و چهارصدسال شیعه تازه فهمید که دارد به ما چه تهمت هائی می زند!!! دست شما درد نکند، حوزه این طوری است؟ این درس خواندن است؟

این ها به خاطر چیست؟ به خاطر این است که این ها آمدند با عرفان مخالفت کردند، این نتیجه اش است همان هایی که گفتند ما احتیاج به معنویات نداریم ما احتیاج به تربیت نداریم، ما احتیاج به مرحوم قاضی در حوزه نداریم ما احتیاج به علامه طباطبایی در حوزه نداریم، سر از کجا در آوردند؟ خیلی ها مثل همان هستند منتهی صدایشان در نمی آید او ساده بود بقیه نه همه مثل هم هستند. حالا این حکمی که شارع می کند حکمی که مولا می کند یجب علیک الاکرام عندالزوال با حکمی که شارع می کند صلّ عندالزوال این چه فرقی می کند؟ آن حکم وجوب اکرام می شود وجوب اطلاقی، آن هم می شود وجوب

اطلاقی منتهی واجب ظرفش چیست؟ ظرفش عندالزوال است.

تلمیذ: خسوف و کسوف هم مثل ظهر قطعی هستند خسوف و کسوف را هم می توانیم تعیین کنیم!

استاد: ببیند خسوف و کسوف دقیق است عین زوال است در آن حرفی نیست، ولی این اختیار را شارع به مکلف داده، آیا خسوف و کسوف که قطعی است مقارنه مکلف با خسوف و کسوف هم به امر شارع است یا نه؟ این صحبت بنده است، خسوف قطعی است مثل زوال است یک ثانیه هم این طرف و آن طرف نمی رود، ولی آیا شارع به ما گفته که باید در وقت کسوف و خسوف حضور داشته باشی و خسوف را ببینی و بعد نماز آیات بخوانی؟ یا نه می توان از آنجا بروی، اگر در زمان خسوف بودی و خسوف هم اتفاق افتاد آن موقع واجب است، ولی در موقع زوال چی؟ شارع چه می گوید؟ می تواند شارع بگوید در وقت زوال بلند شو برو یک جای دیگر؟ مثلاً فرض کنید الان در وقت زوال در ظهر می شود ساعت دوازده، زمین هم که دارد می چرخد، بسیار خوب ما برای این که زوال را درک نکنیم سوار یک وسیله می شویم آن وسیله با هزار و هشتصد کیلومتر در ساعت همیشه نیم ساعت قبل از زوال خودمان را نگه می داریم، پس صلاه واجب نیست پس الصلوه لا یترک بحال چه می شود؟ در این جا مولا گفته که اکرم زیدا عندالزوال می گوئیم خیلی خوب نیم ساعت قبل از زوال ما سوار طیاره می شویم می رویم هوا مولا که نگفته سوار طیاره نشو گفته عندالزوال یجب علیک الاکرام قبل از الزوال لا یجب پس اصلاً این امر مولا در خارج محقق نمی شود این درست است؟ نه، عرف مذمت می کند، عقلاً مذمت می کنند، می گویند داری بر خلاف متفاهم عرفی حرکت می کنی این متفاهم عرفی تعیین کننده وجوب اطلاق و اشتراط است در این جا مولا وقتی که می گوید یجب الاکرام عندالزوال دیگر نمی توانی از قم پایت را بیرون بگذاری این را کی

گفته خودش گفته؟ نگفته، عقل می گوید چون در این جا وجوب را از الان متوجه من کرد، پس اولاً تهیه مقدمات اکرام، ثانیاً رفع موانع، هردوی این ها بر عهده من خواهد بود.

این قضیه درست مثل صلوه عند الزوال است، شما فرض کنید یقین دارید که اگر بخواهید این مسافرت را بکنید، نمازتان قضا خواهد شد این مسافرت می شود حرام، سفر می شود حرام، گرچه می دانید این مساله در روز دوشنبه آینده اتفاق می افتد ولی از الان تکلیف برای وجوب صلاه بالنسبه به صلاه ظهر دوشنبه الان متوجه شما است از الان متوجه من است منتهی شما می گوید موت و حیات که دست ما نیست از کجا بفهمیم، تا وقتی که زنده هستید من الان نمی دانم تا فردا زنده هستم بسیار خوب، پس از الان تا فردا تمام نمازها واجب است مولا الان در این جا می گوید یجب علیک الاکرام عند الزوال یک، دوم یجب علیک اکرام عمرو عندالمغرب، سه یجب علیک اکرام خالد عند الصبح چه فرقی بین این سه تا هست؟ همه این سه تا به یک نحو، یک حکم تکلیفی متوجه من می کند و خوب اکرام فرق می کند این می شود اکرام زید عند الزوال یک اکرام است، اکرام امر عند المغرب، اکرام خالد عند الفتوح، هرکدام از این ها وقت خاص خودش را دارد ولی حکمی که متوجه من است یکی است، من از الان با این که هنوز صبح نیامده من می توانم بگویم شاید تا فردا بمیرم تو از کجا می گویی فرض کنید می گوید تو بمیری یک حرف دیگر است ما بحث را در نمردن تو می گذاریم متفاهم عرفی ما در زنده بودن است نه در مردن، اگر تا فردا مردی عصیان نکردی، ولی اگر تا فردا زنده بودی چون فرض بر وجود تو است و فرض وجود در این جا هست از الان باید در پی تدارک یک، مقدمات، دو رفع موانع تا فردا صبح بروی، یعنی نه تنها ظهر و شب و صبح پشت سر هم را از الان باید بروی برای فردا صبح چون دکان ها بسته هستند کره و پنیر را باید فردا

صبح بگیری نگویی هنوز صبح نیامده غیر از این است، شما این را نمی‌فهمید در متفاهم عرفی، این را ما نمی‌فهمیم خوب می‌فهمیم دیگر اگر ما بدانیم یک ساعت دیگر دکان‌ها می‌بندند مولا هم امر کرده برای وجوب اکرام در صبح از الان نباید کره و پنیر بگیریم، الان چه ربطی به فردا صبح دارد، فوqش حالا بخواهیم شب ساعت ده می‌رویم بعد از اینکه اکرام ظهر را کردیم اکرام مغرب هم کردیم تازه اکرام وجوب آن موقع تعلق پیدا می‌کند، می‌گوید نه الان باید بروی برای فردا صبح پنیر را بگیری یا اینکه کله‌پاچه انشاء الله، اگر ما را دعوت کردید، از الان باید بروید دنبالش نه آن موقع ساعت ده، چون اکرام، اکرام اطلاقی است صحبت ما این است خیال می‌کنم این مسأله برای رفقا روشن شد.